

آیا می‌توان از امتداد تفکر فلسفی ملاصدرا به فلسفه علوم انسانی دست یافت؟



دقیق و فلسفی از آن ارائه نمی‌دهد.

پنجم: برای تطبیق بین منطق تکاملی و ساختار فلسفی صدرا باید به منطق ملاصدرا استناد شده و توضیح داده شود، نه صرفاً به هستی‌شناسی او، آن هم مبهم و ناقص.

ضمن تشکر از ناقد محترم به‌خاطر توجهی که به مطلب درج‌شده نشان دادند، مایل‌م به چند نکته‌پردازم. مباحث بنده بیشتر از جنس ساختاری و روش‌شناختی و نه از جنس محتوایی است. از جنس محتوایی نیست، چون هرکس مانند جناب صدرا ی‌بزرگوار از مطالب سنگین فلسفی سخن براند لا‌جرم هم شارحان زیادی دارد و هم نقادان بزرگی. شاید بتوان جناب ملاهادی سبزواری و جناب علامه طباطبایی(ره) که از بزرگان و اکابر علمای شیعی هستند جزء بزرگ‌ترین نقادان جناب صدراهم به حساب آورد، هرچند هیچ‌یک جناب ایشان را زیر سوال نبرده‌اند. این مباحث فراوان بحث شده‌اند و نمی‌تواند حداقل موضوعی قابل طرح برای این‌جانب بوده باشد. دو دیگر آن که مجمل‌گویی در بسیاری از موارد، متن را در بسیاری از موارد تفسیرپردار می‌کند. آنچه در این یادداشت آمده، تلخیصی از مقاله مفصلی است که اگر مجال انتشار آن بود، لااقل برخی از این ایرادات مطرح نمی‌شدند. و بالاخره هدف و غایت نویسنده می‌تواند نحوه نگارش متن را تحت‌تاثیر قرار دهد. بله، مدرسی که می‌خواهد صدرا یا منطق تکاملی را تدریس کند حتماً باید مقدماتی منظم را برای بیان منظور خود فراهم کند لیکن وقتی تنها کشف دغدغه مبده حکمت متعالیه و روش‌شناسی حاکم بر آن اهمیت می‌یابد و این که روش‌شناسی و چالش‌های زمانه ما تا چه اندازه شباهت به چالش‌های زمانه ایشان دارد، شاید توجه به اینکه چه بخشی از سخنان ایشان نقل می‌شود یا نمی‌شود، کمتر توجه نویسنده را به خود جلب کند. قصد راقم در این یادداشت به هیچ‌عنوان توصیف این دودیدگاه نیست؛ چرا که بزرگان زیادی قبلاً این کار را کرده‌اند. شاید اگر تیت‌ر مناسب‌تری انتخاب می‌شد، مخاطب کمتر به هدف و مقصود این یادداشت واقف می‌شد. به هر تقدیر، نویسنده این سطور ترجیح می‌دهد از فرصت استفاده کند و روی اهداف خود از این یادداشت بیشتر شرح و بسط دهد. قصد نویسنده احصای نکات و رویکرد جناب صدرا و دلالت‌های آن برای تحول در علوم انسانی است.

با وجود این، بنده به‌شخصه بابت دفاعی که ناقد محترم از نظرات جناب صدرا می‌کند، مشعوف می‌شوم و استفاده می‌کنم، چون کار تخصصی ایشان تبیین حکمت متعالیه و امثالهم هست. اما هیچ‌یک از اینها کار، وظیفه و تخصص راقم نیست. مطمئناً جناب صدرا پاسخگوی نیازها و چالش‌های زمانه خود بوده است. بی‌شک او را باید از تاثیرگذارترین فیلسوفان مثاله پس از ظهور اسلام دانست که هنوز هم ماوردی برای او متصور نیست. همه دغدغه جناب صدرا برقراری پیوند بین مشائون و اشراقیون است. او درواقع می‌خواهد عرفان را استدلالی کند، زیرا غیر از زبان استدلال نمی‌توان با طرفداران مکتب مشاء صحبت کرد. همین ادراک از



سیدمحمد رضا تقوی

استاد روان‌شناسی بالینی دانشگاه شیراز

در شماره ۳۴۳۲ روزنامه فرهیختگان ۲۱ مهر ۱۴۰۰ یادداشتی تحت‌عنوان «نسبت حکمت متعالیه و منطق تکاملی» توسط این‌جانب منتشر و در تاریخ ۳ آبان ۱۴۰۰ در همان روزنامه نقدی بر این یادداشت گذاشته شد. ضمن تشکر از توجهی که ناقد محترم داشته‌اند، ۵ پرسش را مطرح کرده‌اند:

پرسش نخست: ... بارها کلمه سیستم و سامانه بودن عالم آمده است... این خوانش از عالم هستی بسیار دور است از نگاه صدرا به ماهیت عالم هستی.

پاسخ: آنچه ناقد محترم از کلمه سیستم برداشت کرده‌اند در بخشی خدای ساعت‌ساز را تداعی می‌کند و در بخشی نیز تفسیری است که طرفداران «تحلیل سیستمی» از سیستم دارند. ناقد محترم در تعریف سیستم ۴ گزاره را به نویسنده نسبت داده‌اند که نه‌به قرینه معنوی و نه به قرینه لفظی در این یادداشت نیامده است و حتی شواهدی علیه آن در یادداشت وجود دارد: (۱) این اجزا در کارکرد سیستماتیک خود پیش می‌رو، (۲) عالم مجموعه این اجزاست، (۳) قوام عالم به اجزای خود است و (۴) مانند ساعت که مجموعه‌ای از اجزاست.

به نظر از فحوای کلام نویسنده بتوان دریافت که نویسنده چنین منظوری از سیستم ندارد و این فقط یک مشترک لفظی است. این‌موارد در سایر یادداشت‌های نویسنده هم وجود دارد (که البته ناقد محترم ممکن است به آنها دسترسی نداشته باشند). دیدگاه توحیدی منطق سیستمی را منطق دینی نمی‌داند؛ به‌دو دلیل: اولاً منطق سیستمی، پدیده‌ها را از منظر جزء و کل می‌بیند که دائماً در تغییر و حرکت هستند، و نه ثابت و متغیر، که نویسنده در برخی قسمت‌های دیگر توضیح می‌دهد. ثانیاً، غایت در منطق سیستمی محدود به تناسب رفتارهای پدیده با محیط اطراف بوده، درحالی‌که در علم دینی، این غایت متناسب با غایت عالم تعریف می‌شود. در همین مقاله هم نویسنده منطق سیستمی را مردود می‌داند، در جایی آورده است: «نگاهی به منطق ارسطویی و منطق کل‌نگر (سیستمی) نشان می‌دهد که هیچ‌یک از این دو منطق قادر به تحلیل کامل یک پدیده نیستند، چون... منطق سیستمی نسبت جزء و کل را بررسی می‌کند و نه مولفه‌های ثابت و متغیر را.» پرسش دوم: در تطبیق میان دو مکتب فلسفی باید در ابتدا مبانی هر دو مکتب و نتایج آن به‌صورت شفاف و دقیق بیان شود و در ادامه به نتیجه‌گیری و تطبیق میان آن دو پرداخت.

پاسخ: با پیش‌فرض تطبیق و معرفی دو مکتب فلسفی این سخن کاملاً درستی است لیکن مقصود نویسنده از طرح دو مکتب، مقایسه آن دو به‌تمامه نیست بلکه تنها به روش‌شناسی دو منطق توجه دارد و دلالت‌های هر یک را در بحث تحول علوم انسانی دنبال می‌کند که در ادامه خواهد آمد.

پرسش سوم: نویسنده وقتی به وحدت وجود اشاره می‌کند توضیح نمی‌دهد وحدت

شخصیه را مدنظر دارد یا معنایی دیگر را مراد کرده است.

پاسخ: نویسنده در این مقاله به وحدت شخصی وجود اشاره کرده است، لیکن همان‌گونه که بیان شد، منظور از این یادداشت دلالت‌های روش‌شناختی آن است و نه توضیح دقیق مفاهیم پایه در دو مکتب، که بارها توسط نویسندگان دیگر بیان و تکرار شده‌اند.

چهارم: نویسنده در نکته دوم به مساله «حرکت جوهری» که یکی از مبانی مهم و دقیق فلسفه‌صداست، اشاره می‌کند، جدا از آنکه توضیحی

مساله جهان اسلام را جناب این‌سینا هم داشتند و در نمط نهم از کتاب اشارات‌شان همه مساعی خویش را به کار گرفتند تا این مهم را عملی سازند، همین کار را هم کردند اما توفیقات‌شان به اندازه جناب صدرا نبود.

طرح این بحث در مقطع زمانی فعلی آن هم در جایگاه تحول علوم انسانی این ارزش را دارد که ما به این نتیجه برسیم که دغدغه جناب صدرا تحول در علوم انسانی نبود. در آن زمان حاکمیت دیدگاه دکارت و به‌خصوص کانت بر علوم نبود. تفکر کانت که امروزه حاکم بر کل آکادمی‌های علمی جهان و ازجمله کشور ماست بر این باور است که ظرفیت عقل انسانی تنها‌قادر به ادراک امور مشهود است و ما را به عالم غیب راهی نیست. اگر چنین مطلبی بر نظام تعلیم و تربیت ما حاکم شود (شامل آموزش وپرورش، حوزه و دانشگاه) که تا حد زیادی هم حاکم شده است باید فاتحه اعتقادات دینی را خواند. متأسفانه وقتی تعریف علم از «کشف واقع» به‌سمت «خلق واقع» تغییر جهت داد و کانت از طریق نظریه «قیف وارونه» این حکایت را رقم زد، سمت‌وسوی دانش در عالم به‌سمت «سکولاریسم» و «سوپرکتیویسم» در بعد فرهنگی رقم خورد. در بعد سیاسی نیز به حاکمیت لیبرالیسم و کاپیتالیسم انجامید. در شرق نیز مکاتب مارکسیسم و سوسیالیسم از طرف دیگر به مبانی دینی حمله‌ور شدند. خداوند بر علودرجات جناب علامه طباطبایی بیفزاید که با تاملات خویش در کتاب‌های فلسفه و روش رئالیسم بساط تفکر مارکسیستی را برای همیشه درهم پیچید.

بصیرت یعنی کاری که جناب مرحوم آخوند ملاصدرا ی شیرازی انجام داد که با دیدگاه حکمت متعالیه پیوندی وثیق بین مسلمین و البته کسانی که آن را توسعه دادند و نهایت سر از مدل انفجار اطلاعات درآورد و آشخور تمدن مدرنیته امروزی‌ن شد، آن چیزی است که اگر برای آن طرحی نداشته باشیم تفکر قائل به واقعیت غیب را خواهد بلعید. درخصوص مطالبی که ناقد می‌فرماید بحثی نیست اما سوال از ایشان این است که چگونه می‌توان با امتداد دادن تفکر صدرایی-قدمی برای تحول علوم انسانی اسلامی برداشت. دلالت ضمنی بحث آن که محقق علوم انسانی و متخصص تفکرات صدرایی، نباید در همین حد متوقف شود بلکه این مباحث در یک لایه زیرین تر باید به‌دنبال پاسخ‌های نظریه‌پردازانه و خلاقانه برای حل چالش‌های زمانه خود باشد.

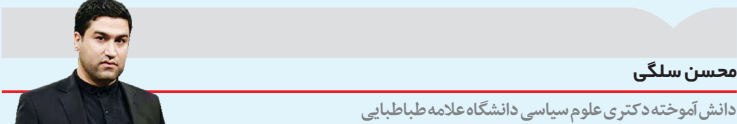
اگر امثال ما به این صحنه ورود می‌کنیم، تنها به‌دلیل ضرورت پرداختن به این مسائل است. جمع بین این مفاهیم به این نکته ختم می‌شود که متخصصان علوم انسانی و دلسوزان نظام از رشته‌های مختلف در یک تعامل و تعاطی افکار، داشته‌های خود را به میدان بیاورند. امثال ناقد از مبادی بگویند و امثال بنده از متدلوژی. زیرا هرکدام در بخش‌هایی کمتر و در بخش‌هایی بیشتر تامل کرده‌ایم.

داشته‌ها را کنار هم بگذاریم، ببینیم چه دلالتی برای حل چالش‌های زمانه ما دارند؟ می‌خواهم بگویم استادان بنده از لاک بحث‌های نظری خارج شوند و با امتداد زحمات امثال صدرا، ببینند چگونه امروز می‌توانند (شاید هم نیاز به تغییر داشته باشد نه از سوی بنده بلکه از سوی متخصصان) ما را از بن‌بست‌هایی که درگیر آنیم، خارج کنند؟ برای جلوگیری از اطاله کلام، وارد بحث‌های محتوایی کمتر شدم اما اگر توفیقی باشد به آنها نیز می‌پردازم. معمولاً مجمل‌گویی به دلایلی که عرض شد، مشکل‌زاست. باز هم تشکر از توجهتان.



مغالطه‌های مخالفان «امر مقدس»

تاملی در نقد یادداشت مهدی نصیری با عنوان «پیامدهای مقدس‌سازی نظام سیاسی چیست»



محسن سلگی

دانش‌آموخته دکتری علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی

مغالطه یکسان‌پنداری امر مطلق و امر مقدس یکی از معضلات فکری کسانی است که انگاره نظام مقدس با مقدس بودن نظام جمهوری اسلامی ایران را به چالش می‌کشند. درمقابل این خطای شناختی لازم به ذکر است که هر امر مقدسی مطلق نیست. یک معنای مطلق فراگیری است و معمای دیگر ا رهایی است. همچنین لازم است میان مطلق عام و مطلق خاص تمایز نهاد.

وقتی نظام جمهوری اسلامی ایران را مقدس می‌دانیم، این مستلزم مطلق دانستن آن نیست چراکه جمهوری اسلامی نه مدعای فراگیری و همه‌جا روایی دارد و نه مدعی رهایی از قیود است. مصداق این مدعا آن است که ولایت فقیه خود را برای تمام کشورهای اسلامی - زمان حال - نیز قابل تحقق نمی‌داند. برای همین رهبر انقلاب هرگز در پی الگویی مشابه در کشورهای همسایه حتی با جمعیت قابل‌توجه شیعی نبوده است. نکته دیگر اینکه ولایت مطلقه فقیه نیز عمدتاً در برابر اختیارات محدود که پیش‌تر در نظریه ولایت فقیه مطرح شده قامت برافراشته است. یعنی مطلق به معنای رها نیست چون محدود به شریعت و قانون است (فرای کل قوانین نیست بلکه فرای قوانین موردی است) و فراگیر و همه‌شمول نیست؛ چراکه زیرسایه شریعت و نه بالای سر آن است. چنان‌که اشاره شد مطلق به دو قسم عام و خاص تقسیم می‌شود. مطلق خاص تنها بر یک مجموعه مشخص و محدود قابل اطلاق و صدق است اما مطلق عام، جهان‌روا بوده و در هر زمانی صادق است.

بنابر آنچه گذشت، ولایت‌مطلقه فقیه با وجود مقدس بودن، اما ادعای مطلق بودن به معنای رهایی یا فراگیر بودن را ندارد. فراگیری ویژگی نظامات توتالیتر است درحالی‌که ولایت فقیه مجری شرع است، آن هم مبتنی بر رضایت. به بیان آخری، ولایت مطلقه فقیه در عین مقدس بودن اما عام یا به ماهیت رها و فراگیر نیست. یعنی مطلق بودن آن درنهایت مطلق به معنای خاص یا مطلق برای پیروان (مجموعه مشخص) است.

مغالطه دیگری که در رابطه با امر مطلق صورت می‌گیرد آن است که یقین‌گرایی و نیز حتی ایمان‌گرایی را مساوی یا ملازم هم می‌بینند. درحالی‌که ممکن است کسی یقین‌گرا و واقع‌گرا باشد اما مطلق‌گرا نباشد. در فلسفه صدرایی ما جهان را ذومراتب و غیر از منطق صفر و یکی می‌بینیم اما درعین‌حال نسبت به همین انگاره با یقین سخن می‌گوییم و یقین شرط باور و دانستن است. چنان‌که کسی بگوید «می‌داند هوا ابری است اما تردید دارد» یا معنای دانستن را نمی‌داند یا معنای تردید یا هردو را. به دیگر سخن، معرفت همواره یقینی است. (باور صادق موجه به تعریف سه جزئی معرفت)

یقین‌گرایی و ایمان‌گرایی نیز نه مساوق و نه مساوی‌اند. (تساوق از تساوی بالاتر است.)

پس از بحث درباره دو مغالطه این‌همانی ۱. امر مطلق و امر مقدس و نیز ۲. مطلق‌گرایی و یقین‌گرایی، لازم است با مثال‌هایی مدعای خود را واضح‌تر کنیم. ازدواج را امری مقدس دانسته‌اند. همچنین مقام پدر و مادر را. آیا این مقدس انکاریدن ملازم و همراه با نقدناپذیری یا مطلق کردن آنهاست؟ به نحوی ارتکازی یا به نحوی که فرد مرکز شده و به استدلال و احتجاج احتیاجی ندارد، درمی‌یابیم که هر پدر و مادر و یا ازدواجی در عالم واقعیت را می‌توان نقد کرد.

نکته مهم دیگر آن است که کسانی مانند نصیری و بسیاری از روشنفکران به ویژه روشنفکران غیردینی در دام ثنوی‌گرایی مقدس -نامقدس که برخاسته از دنیای مسیحیت است می‌افتند و شاید خود به این امر وقوف نداشته باشند.

امیل دورکیم یک مصداق بارز این ثنویت‌گرایی است. او این مبحث را تحت‌عنوان «دوگانگی مقدس» (Sacred -profane dichotomy) طرح می‌کند. در نگاه وی، این دوگانه بر یکدستی اعتقادات و رفتار و جداکردن امور و چیزهای ممنوع از آن در دین دلالت دارد. نکته مهم در همین تلقی امر مقدس به منزله تابو و چیزی جدا شده و دور از دسترس است که نباید به آن نزدیک شد. معنای تابو بدین‌سان با معنای حرام در عربی قرابت می‌جوید بی‌آنکه مطابقت یابد. جدایی‌انگاری و ثنویت شیوه مرسوم و مهشود سکولاریسم است. این انگاره بعضاً به‌طور غیرالتقانی (غیرپیچیده) در روشنفکران وطنی رسوخ کرده است. درحالی‌که در اسلام جدایی میان مقدس و نامقدس بی‌معنی بوده و کل خلقت مقدس است و این کلیت‌بخشی خصلت توحید و شرط آن است. ضمن اینکه مقدس دانستن نظام به معنای مقدس دانستن تمام مصداقیق و افعال آن نیست بلکه این تقدس علاوه بر اینکه می‌تواند ناظر به حاکمیت به منزله امری تجزیه‌ناپذیر و مطلق در همه نظامات سیاسی جهان باشد، می‌تواند بر ذات الهی آن دلالت کند. چنان‌که ذات انسان یا کرامت ذاتی او مقدس است و این به معنای مقدس بودن افعال آدمیان نیست.

نکته دیگر اینکه امر مقدس صرفاً مطلق به ادیان نیست. دورکیم به خوبی اشاره می‌کند که خدا امر مشترک تمام ادیان نیست. یک مصداق آن بودیسم است. اما او به این نکته توجه نداشت که امر مقدس مختص ادیان -اعم از الهی و غیرالهی- نیست. چه اینکه انسان‌های ابتدایی و اولیه تفکیک میان جهان طبیعی و فوق‌طبیعی قائل نبودند و همه‌چیز را رازناک و معجزه‌اسا می‌دانستند. این مقدس‌انگاری بدون تفکر است، درحالی‌که در توحید، تقدس و تفکر - نیز تفکر انتقادی یا غیرانتقادی- هم‌مشین می‌شوند.

نکته دیگر اینکه میان تقدس در مشرب الهی یا غیر آن تمایز وجود دارد. هرچند نظام‌های توتالیتر مانند فاشیسم ایتالیا یا نازیسم آلمان و کمونیسم شوروی اصولاً درمقابل دین قرار می‌گیرند اما بعضاً رگه‌های مقدس‌انگاری نزد آنان یافتنی است. برای نمونه، طرفداران استالین او را خدا می‌خواندند (کیش شخصیت یا فرقه شخصیت) درحالی‌که او و عمده طرفدارانش باوری به عقاید

و مسیحی نداشتند.

بزرگ‌ترین جنایات دنیای جدید توسط

این دولت‌ها و دولت‌های

کاپیتالیستی که رابطه خود

با امر مقدس آسمانی را

گسسته و یکسر و مطلق

یا صرفاً دنیان‌ا هم‌وجه

مصادی‌اش را مقدس

کرده‌اند، صورت گرفته

است. به بیان دیگر

کارنامه دولت‌های

غیردینی در خشونت

و مطلق‌گرایی و جهان

روایی به مراتب سیاه‌تر

از دولت‌های مقصد و

هدف آنان بوده است.

